

اهالی تلگرد از روزهای خون و حماسه می گویند

۳ روایت دست اول از انقلاب در مشهد

رجب زاده - اینان از نسلی هستند که عقیده و سخت کوشی برای استقرار اسلام، محور زندگی شان بوده است. با آن ها در مسجدی در محدوده تلگرد آشنا شدم. محمد فرزانه در کنار زندگی روزمره اش به فعالیت های اجتماعی هم می پردازد و علاوه بر اینکه در صحنه های مختلف انقلاب از استقرار دوران دفاع مقدس و پس از آن حضور داشته است، در این سال ها برای ارتقای سطح زندگی نیازمندان، در موسسه ای خیریه فعالیت می کند.

او متولد سال ۱۳۳۰ است و حدود یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بوده که در بستر جلسه ای قرآنی، با امام و فعالیت های ضدشاهی اش آشنا می شود. از آن جلسه به بعد، دغدغه او می شود سرنگونی شاه و استقرار نظام اسلامی. در راهپیمایی های منجر به انقلاب شرکت می کرده و شاهدیدی دسته اول از آن روزهای پر حادثه در مشهد به طور مشخص منطقه تلگرد بوده است. پیرمرد می گوید هنوز هم برای کشور و مذهبیم، حاضریم همه زندگی ام را بگذارم. در ادامه گفت و گو با او، با محمد حسین نازی و محمود بهرامی، از دیگر فعالان انقلابی محدوده تلگرد، سخن گفتیم تا تصویری جامع تر از آن روزهای خون و قیام برای خوانندگان ترسیم کنیم.

هم کلام با محمد فرزانه

۱. از چه زمانی در منطقه تلگرد هستید؟ شغلتان چه بوده است؟
از اول در این منطقه ساکن بوده ام. بنا بودم و پس از آن به شغل محلی این منطقه که جاروبافی است، روی آوردم ولی الآن بیکار هستم.

۲. فعالیت های انقلابی در منطقه تلگرد را از چه زمانی آغاز کردید؟
این منطقه در آن سال ها جزو شهر محسوب نمی شد و به همین علت از اتفاقات روز، دور بود و مردمانش افرادی ساده و زحمتکش بودند. از سال ۵۶ به بعد بود که نام امام و حرکت او برای مردم منطقه آشکار شد. ما چرا برای من این گونه بود که شخصی به نام آقای نوری که درس طلبگی می خواندند و الآن باز نشسته سپاه پاسداران هستند، در جلسه ای قرآنی که در منزل پدرم برگزار می شد، گفت: «می خواهم خبر جدیدی بدهم. سه صلوات بفرستید.» از او خواستیم موضوع را بگوید. او عکسی از امام خمینی را از جیبش بیرون آورد و امام را به طور مختصر معرفی کرد. عکس را دست به دست کردیم و بوسیدیم. آن نشست، به نحوی جلسه بیعت با امام بود. از آن زمان بود که با مبارزه آشنا شدیم.

۳. آقای نوری در آن جلسه چه گفت؟
بیشتر مردم با امام خمینی آشنا نبودند. آقای نوری گفت ایشان از مراجع تقلید هستند و در حال مبارزه با نظام پهلوی اند و از سال ها قبل در تبعیدند و به زودی به ایران خواهند آمد و انقلاب اسلامی را ایجاد خواهند کرد. به این ترتیب، همان عده ای که در جلسه بودند، تا اندازه ای با راه امام آشنا شدند.

روحانی ای در جلسه حضور داشت و آقای نوری را از این کار ترساند اما او گفت که واهمه ای ندارد و در جلسات مختلف شرکت می کند و عکس امام را نشان می دهد و درباره شخصیت ایشان توضیح می دهد. بعد از آن شب، روحانی یادشده ترسیده بود و دیگر به جلسه ما نیامد، بنابراین روحانی دیگری را به جلسه دعوت کردیم. او در پایان هر جلسه، آرام ندا می داد که همه خودی هستند؟ وقتی جواب مثبت می شنید، می گفت در خانه را ببندید تا غریبه ای نیاید و به صورت مفصل، ما را با نظرات امام خمینی و سخنرانی های ایشان آشنای می کرد. الآن ایشان که اتفاقاً فامیلشان هم روحانی است، امام جماعت مسجد رضا در میلان هجدهم هستند. آگاهی بخشیدن به مردم منطقه را ایشان ادامه دادند.

۴. در بخش عملی برای پیروزی انقلاب چه کردید؟

گوش به فرمان بودیم. منتظر بودیم تا دستور از مراکز مرتبط با امام خمینی صادر شود و ما طبق برنامه ای که اعلام می کنند، در راهپیمایی ها شرکت کنیم.

۵. انقلاب در منطقه تلگرد، چگونه ادامه پیدا کرد؟

آقای روحانی به روشنگری هایش ادامه می داد و ما به حرکت عمومی مردم مشهد، متصل شده بودیم. صبح به صبح می رفتیم به بیت آقای شیرازی. از آنجا خطدهی های اصلی انجام می شد و همه هم اطاعت می کردند. همه چیز از بیت آیت... سید عبدا... شیرازی که در چهارراه شهدا بود، برنامه ریزی و انجام می شد. این گونه بود که

گروه گروه دور هم جمع می شدیم و به راهپیمایی می رفتیم.

۶. چه کسانی برای انقلاب، زحمت کشیدند؟

همه گروه ها و اقشار بودند. اصلاً تفاوتی در کار نبود. از همه سنین شرکت می کردند؛ البته پیر مرد های محافظه کاری هم بودند که می گفتند: «مشت با درشت بر نمی گردد!» و ناامیدی را بین جوان ها پخش می کردند اما ما کار خودمان را می کردیم و خوشبختانه حرکتی که در همه کشور و از جمله مشهد آغاز شده بود، به نتیجه هم رسید. جمع شدنمان هم از همین چهارراهی که بعدها معروف شده به چهارراه کمیته، آغاز می شد. این طور هم نبود که فقط مسجدی ها بیایند و کار در مسجد برنامه ریزی شود. حضور روحانیان مهم بود اما همه مردم از هر قشری حضور داشتند. مسجدی و غیر مسجدی با هم بودند.

۷. برای چه به تظاهرات می رفتید؟

فکرمان این بود که شاه باید سقوط کند و امام خمینی حاکم جامعه شود. آن زمان، راه و هدف یکی بود. همه معتقد بودند امام خمینی دستور داده اند و همه ما باید دنبال راه و کلام ایشان باشیم. مثل امروز نبود که هرکسی برای خودش حرفی بزند. مردم به واقع وحدت کلمه داشتند.

۸. از آن روزهای اولیه انقلاب بگویید؟

هنوز بسیج مستضعفان تشکیل نشده بود. ما گروه هایی مردمی راه انداخته بودیم و شب ها در همین محدوده پاس می دادیم تا امنیت مردم برقرار شود. با چوب دستی نگهبانی می دادیم. برای نگهبانی همه مردها اعم از جوان تا کامل مرد حضور داشتند. مردم با هم اتحاد داشتند. ناگفته می شد فالانی امشب برای نگهبانی بیاید، بی حرف و حدیث آن فرد حضور پیدا می کرد و با هم مرتبط بودیم.

۹. از شعارهایی که بر دیوارها نوشته شده بود، بگویید؟

محور شعارها، رفتن و سقوط شاه و اعلام نفرت از او و خاندان پهلوی بود. مردم همچنین روی کار آمدن تفکر اسلامی را خواستار بودند.

۱۰. مطمئناً کارهای شما با مخالفت ساواک یا پاسگاه های محل مواجه می شد؟

البته بی مشکل نبودیم اما منطقه تلگرد شانس بزرگی داشت و آن، این بود که در محدوده تلگرد پاسگاه فعالی نبود؛ چرا که تلگرد جزو شهر به حساب نمی آمد؛ البته در زمانی که حکومت نظامی اعلام کرده بودند، شاهد حضور نظامی ها و اذیت کردن مردم توسط آنان بودیم. یادم می آید محرم سال ۵۶ وقتی هیئت مذهبی محل می خواست برای عزاداری از مسجد خارج شود، از طرف ژاندارمری هشدار دادند که قدغن است و باید همه برنامه های مذهبی در داخل مسجد انجام شود. همین مسائل، نشان ترس حکومت پهلوی از مردم و اتحادی بود که زیر سایه اسلام داشتند.

۱۱. حال و هوای محله پس از انقلاب چگونه بود؟

همه شادی می کردند. یادم هست که خیابان ها را تمیز کرده بودند و شیرینی پخش می کردند. شوری از یاد نرفتنی از آن روزها در خاطره ام باقی مانده است.

۱۲. شما از فعالان انقلابی در دوران ستم شاهی بودید. بعد از انقلاب چه کردید؟

همان برنامه های نگهبانی ادامه داشت. بعد از آن بسیج را راه اندازی کردیم و در قالب همین تشکیلات، کارها ادامه داشت. مسجد محور در این منطقه، مسجد رضوی بود. به آنجا می رفتیم و از آن مسجد تقسیم می شدیم. از مکان های عمومی ای که ممکن بود خرابکاری در آنجا صورت گیرد، نگهبانی می دادیم. من همراه با دیگران از سیلوی گندم و پمپ بنزینی که در ابتدای چهارراه مقدم بود، نگهبانی می دادم. در داروخانه ها هم مأموری برای مراقبت گذاشته بودند. عده ای هم برای مردم محل و مخصوصاً سالمندان نفت می بردند.

۱۳. چه سهمی از انقلاب به شما رسید؟

همین که انقلاب به پیروزی رسید، ما خوشحال شدیم. کسی برای سهم مادی، انقلاب نکرد. برای پیروزی اسلام تلاش کردیم که امیدوارم بتوانیم از آن نگهبانی کنیم.

۱۴. خاطره ای از روزهای راهپیمایی برایمان بگویید؟

با یکی از بستگان به در خانه آقای شیرازی رفته بودیم. خانه ایشان را با تانک محاصره کرده بودند. مردم هم در واکنش به این کار، در آن سوز و سرمای زمستانی، سینه شان را سپر کرده بودند و شعار می دادند: «یا بزن، یا برو». مردم آن قدر پایدار می کردند که بالاخره ارتشی ها، تانک هایشان را از اطراف آن خانه بردند و مردم پیروز شدند.

